

جایگاه ارتباطات اجتماعی در نصایح سعدی

دکتر علی نجفی^۱

چکیده:

ادبیات فارسی چه شعر و نثر آمیخته با مطالب عالیه اخلاقی و عرفانی و تربیتی برای به عزت و کمال رساندن انسان است. ادبیات بدون آنها بی روح و بی جان است و گویندگان و نویسندگان فارسی زبان، از آغاز تا کنون با چنین ویژگی به ادبیات خو گرفته اند. سعدی از میان دیگر هم طرازان خود با سحر بیان و اعجاز قلم به چنان مقام منیع و رفیعی رسیده است که توصیفش از عهده صاحبان قلم در عصر ما ساخته نیست. با عنایت ویژه به مسائل تربیتی و اخلاقی کاخ عظیم و تندیس عزیز و خورشید جهان افروز وجودش بر فراز عالم حقیقت سایه افکنده است. تعالیم انسانی و مثبت تا آنجایی مورد پسند سعدی است که برای تعدیل اخلاق اجتماع نافع واقع شود. بیشتر به صفای باطن، بذل عاطفه، ایثار نفس و پند و اندرز نظر داشته است. او به مراتب فضل، دانش، اخلاق انسان و هدایت اش به کمالات معنوی تذکر داده است.

کلید واژه ها: سعدی، اخلاق، تربیت، نصیحت، روابط اجتماعی، عزت مندی

^۱- alinajafi@yahoo.com

سعدی در سال ۶۵۵ هجری پس از سالهای مسافرت در شیراز توطّن گزید و دوران طولانی یک جانشینی و افاضه بخشی او به شاگردان و طلباب آغاز شد و گلستان و بوستان، دوشاهکار جاودانش، در اولین ماههای پس از این توطّن انجام گرفت. او در این دوران از چنان شهرت و محبوبیتی برخوردار شد که هیچ شاعر دیگری از آن برخوردار نشده بود. اشعار او را همه با شور و شوق می خواندند و صفات و جمال فتنه گرانی را که سعدی در اشعار عاشقانه خود آنان را توصیف کرده بود در خود جستجو می کردند. اشعار سعدی هر چه بر سالهای حیات او افزوده میشد از مضامین اخلاقی و عرفانی بیشتری برخوردار می شد و سعدی به یک ناصح بزرگ بدل شده بود که به همه طبقات جامعه از شاهان و امرا گرفته تا وزیران و دولتمندان و سرداران و بازرگانان درس زندگی می داد. به شیوه ادبا و شعرای قرن هفتم پس از حمد خدا و نعت پیامبر (ص) و ستایش بزرگان دین، نصیحت را از شاهان و امیران آغاز، و به دیگر مطالب و صفات نیک و بد رایج در میان مردم می پرداخت. در نصیحت ملوک به عدل، دادگری را از شرایط مهم شاهی و فرمانروایی، و حکومت بی عدل را ناپایدار می داند و آه دل مظلومان را بر حکمرانان عادل مؤثر می داند و شاه عادل را که با علم دادگری میکند سایه پروردگار دانسته که رعیت در پناه او باید آرامش و قرار داشته باشد. او در بوستان در «عدل و تدبیر و رأی» مطلب را از زبان انوشیروان به هرمز به گونه غیر مستقیم نقل می کند و عدالت را از رعایت حال درویش شروع می کند و پس از آن به نیازمندان و غریبان و رعیت و دیگر طبقات اجتماعی می پردازد و سلطان را به منزله شبان و درخت، و رعیت را به گوسفند تشبیه می کند که پیوسته رعایت حال زبردستان بر حکام لازم است و دوام و استحکام درخت از ریشه است و سفارش میکند که خدا ترس را بر رعیت فرماندهی بده و دادن ریاست به دست کسانی که دستهای مردم برای نفرین آنها به سوی خداوند بلند شده، اشتباه است:

شیندم که در وقت نزع روان	به هرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار درویش باش	نه در بند آسایش خویش باش
نیاید به نزدیک دانا پسند	شبان خفته و گرگ در گوسفند
برو پاس درویش محتاج دار	که شاه از رعیت بود تاجدار
رعیت چو بیخند و سلطان درخت	درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
مکن تا توانی دل خلق ریش	وگر می گنی می گنی بیخ خویش
الا تا نیچی سر از عدل و رای	که مردم ز دستت نیچند پای
چراغی که بیوه زنی برفروخت	بسی دیده باشی که شهری بسوخت
خدا ترس را بر رعیت گمار	که معمار ملک است و پرهیزگار

سعدی یکی از شاهکارهای آفرینش و موهبت پروردگار توانا، به سرزمین ایران بلکه تمام جهان است. مقدر بود که زبان فارسی به دست او به کمال برسد و آماده ی بیان لطیف ترین احساس ها و عاطفه های انسانی شود. سعدی در قرن هفتم، یک جهان ادب و هنر و ارتباط انسانی بوجود آورد. هدف او راهنمایی و خدمت به بشریت بود، خاصه کسانی که در اجتماع او می زیستند و زبان او را می فهمیدند. با قلم خویش سودمندترین مباحث اجتماعی انسانها را به تصویر کشید.

سعدی همواره مستعدان را مستفیض و اهل ذوق را محظوظ و متمتع می ساخت و در اشعار خود به بزرگان و امرا و وزرا پند و اندرز می داد و به زبانی که شایسته است فرشته و ملک به آن سخن گویند نکات و دقایق عرفانی را می پروراند. سعدی را باید حکیمی خواند که در سفرهای طولانی خود در ممالک و سرزمین ها و نیز در سفرهای فکری خود به روح و اندیشه مردمان معاصر خود، توشه پر بار فراهم آورد و تصویر روشن و دقیق از اوضاع دوران خود برای آیندگان باقی گذاشت. طبع شعر خود را سال به سال بارورتر و شکوفاتر ساخت به طوری که شاهد سخنش را به قیمت طلا می بردند و نام او در سراسر عالم بلند آوازه شد. سعدی به تمام معنی کلمه مسلمان است ، شاعر است، حکیم است، طبیب است، نصیحت گر است، پند آموز است، سیاستمدار است، عالم است، عارف است، واعظ است، عاشق است، رند است و زیبا پرست است. شاعری است زمینی و حکیمی واقع بین. نگران است به خاطر سرنوشت انسانها ، راه حل هایی را بیان می کند و در جست جوی چاره است. با انسان بی زمان و از انسان بی مکان سخن می راند. در طرح تجربه ها و یافته های عزیز خویش مردانه ، غفلت نمی کند. نیازهای انسان را می شناسد و بیان می کند تا بشر زندگی کند:

هر کس به زمان خویش بودند من سعدی آخر الزمانم

مقام اخلاقی و ادبی و عرفانی سعدی به حدی رسید که مردم برای او معجزه قائل شدند. آن مرد بزرگ و شریف و سخاوتمند به گزارش ابن بطوطه «سیاح مغربی» پیام آور اخلاق و انسانیت بود، مردی خداپرست و متقی که به بنی آدم عشق ورزید و آثار او نشانگر عشق صادقانه او به مقام انسانیت است. دو شاخه گل عطرآگین به گلزار ادبیات فارسی هدیه کرد. به زندگی در باغ های پرگل و شکوفه قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات دل خوش بود چون درس فضیلت و مردمی به نسل های معاصر و آینده می دهد. سعدی در زمره زندگان جاوید است و شاهد سخن جادویی او هرگز حلاوت و گیرایی خود را از دست نمی دهد و هر نسل در هر زمان احتیاج به نیوشیدن پندهای عارفانه او دارد. فلسفه اش روشن و یکنواخت و جاودانی و هنرش در پیوند اندیشه ها بی مانند است. اصلا به خود نپرداخته و همهجا سخن او با مردم است. پیوسته در اندیشه دیگران خاصه بینوایان به سر برده و غم آنان را خورده است.

امرسون نویسنده و متفکر آمریکایی در قرن نوزدهم می گوید:

"سعدی به زبان همه ملل و اقوام عالم سخن می گوید و گفته های او مانند هومر و شکسپیر و سروانتس و... همیشه تازگی دارد. او گلستان سعدی را یکی از اناجیل و کتب مقدس دیناتی جهان می داند و معتقد است که دستورهای اخلاقی آن ؛ قوانین عمومی و بین المللی است " خودش چنین می فرماید:

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس حد همین است سخندان و زیبایی را

در سخنوری بی نظیر و صاحب مکتبی خاص است که میتوان آن را " روش موعظه و پند و حکمت " نامید . پندهای حکیمانه و اندرزهای سودمندی که محور تکاپوی انسانهای عزت مند است . نصیحت گویی که همه را از خاص و عام ، شاه و گدا با سلاح امید و بیم به راه راست ارشاد می کند و از هوی و هوس باز می دارد.

بوستانش بیانی ساده و گلستانش کلامی آهنگین و دلنشین دارد. سعدی که از احکام قرآن و احادیث نبوی و گفتار بزرگان و وقایع زمان در آرایش کتابهای خود سود برده است. در اخلاق فردی خویش سیر و سیاحت و مطالعه در آفاق و انفس را بر درگاه شاهان ترجیح داده، شرق و غرب جهان را زیر پای آورده و در نهایت فروتنی بر اثر اضطراب به کار گِل تن در داده و گاهی رخت و اسباب سفرش را به ناچار تسلیم دزدان کرده و گاهی بر بالای منبر ، وعظ و

آیات شریفه را تفسیر کرده است. سعدی در ده باب بوستان و هشت باب گلستان، چهار صد و شش مثل آورده که شصت و شش آنها صورت سرگذشت دارد. باز یگر شصت و شش تمثیل، سعدی است که بیانگر ارتباط قوی سعدی در صحنه های مختلف جامعه برای تأثیر گذاری به عموم جامعه خود است: اقصای روم؛ خاک مغرب؛ صفاهان؛ شام؛ نظامیه؛ طرابلس؛ اسکندریه؛ جامع کوفه؛ جزیره کیش؛ صفا؛ جامع کاشغر؛ بغداد؛ بتخانه سومنات؛ سواد حبش؛ جامع دمشق؛ جامع بعلبک؛ بیابان مکه؛ بیابان قدس؛ دیار بکر و بلخ بامیان و...

یکی دیدم از عرصه رودبار که پیش آمدم بر پلنگی سوار...

و یا:

به صفا درم، طفلی اندر گذشت چه گویم کز آن، چه بر سر گذشت

و در گلستان می گوید:

"بر بالین تربیت یحیی پیغمبر علیه السلام، معتکف بودم در جامع دمشق، یکی از ملوک عرب که به بی انصافی موصوف بود در آمد و نماز کرد و حاجت خواست". و نیز در سرگذشت دیگری، رفتن اوست از دمشق به بیابان قدس و اسیر فرنگ و به کار گل وادار شدن و به یاری یکی از رؤسای حلب آزادی یافتن و ازدواج با دختر رییس. واضح است که سعدی در نظامیه بغداد درس خوانده و با بعضی از دانشمندان معاصر ملاقات کرده و با بعضی دیگر مکاتبه داشته است. به سبب قدرت و نفوذی که دستگاه دولت و بزرگان قوم در اجتماع داشتند، ارتباط با آنان را لازم شمرد و ایشان را مدح گفت تا راهنمایی کرده و کار محتاجان را سهل و آسان کرده باشد.

به طوری که در اعتقاد به عقوبت در بوستان می گوید:

وگر جور بر پادشاهی کنی پس از پادشاهی گدایی کنی

و در منشأ الهی عدالت می گوید:

به قومی که نیکی پسندد خدای دهد خسروی عادل و نیک رای
چو خواهد که ویران شود عالمی کند ملک در پنجه ظالمی

در گماردن افراد صالح در رأس امور در بوستان آمده است:

خداترس را بر رعیت گمار که معمار ملک است و پرهیزگار

در تشویق به سعی و کوشش و مذمت تن پروری و غفلت؛ با آوردن داستان مشهور "روبه بی دست و پا" پند می دهد که :

بگیر ای جوان دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

در فضیلت قناعت جان کلام به این صورت آمده است:

شب گور خواهی منور چو روز تن کارگر می بلرزد ز تب
از این جا چراغ عمل بر فروز مبادا که نخلش نیارد رطب
بر آن خورد سعدی که بیخی نشاند کسی برد خرمن که تخمی فشانند

سعدی در اندیشه عزت مندی انسان از تصمیم و اراده و با درس عمل و انتخاب و اختیار و تدبیر، بعنوان فرزانه بی علم باور و خرد گرا و هنرمند اهل کیاست و فراست نکات آموزنده ای را به خوانندگان خویش عرضه داشته است:

هر دم از عمر می رود نفسی چون نگه می کنم نمانده بسی

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی

خجل آن کس که رفت و کارن ساخت

کوس رحلت زدند و بار ن ساخت

دریغا که بگذشت عمر عزیز	بخواهد گذشت این دمی چند نیز
کنون وقت تخم است گر پروری	گر امیدداری که خرمن بری
غنیمت شمار این گرامی نفس	که بی مرغ قیمت ندارد قفس
مکن عمر ضایع به افسوس و حیف	که فرصت عزیز است و الوقت سیف

عزت نفس و مناعت طبع سعدی باعث شده است که هرگز در برابر هیچ قدرتمند و یا صاحب مکنتی زبان به مدیحه نگشاید که این دلاوری با دلاوران و اندرزهای نیش دار و دلیرانه تا روزگار او در فرهنگ و ادب جهان بی سابقه بوده است و این ویژگی ریشه در آزادمنشی و وارستگی شیخ داشت. زیرا او مداح طامع نیست. دلاوری بر دلاوران موهبتی الهی است و خمیر مایه اصلی شأن و شخصیت شیخ است. آموزش و ارشاد در میان آثار او مشحون است و می درخشد:

نوشیروان کجا شد و خانان و یزدگرد	گردان شاهنامه و خانان و قیصران
جز نام نیک و بد چه شنیدی که باز ماند	از دور ملک دادگران و ستمگران
از من شنو نصیحت خالص که دیگری	چندین دلاوری نمی کند با دلاوران

سرماندگاری اندیشه بیشمار و زلال سعدی در این سه مطلب نهفته است: ذوق سرشار و سلیم - استفاده از فرهنگ غنی اسلامی و تجارب سعدی از مسافرت ها که از هر خرمنی خوشه ای از تجربه و معرفت جمع آوری کرده است. راز عزت مندی سعدی، ذکر مسائل اجتماعی و اخلاقی، تربیتی و انسانی است. او سخنگوی واقعی زندگی و اخلاق است و باب زندگی را همراه با تصویرهای روشن در پیش روی ما گشوده است. شاید بتوان به پرداخت های تصویر گونه ی اشعارش نام نقاشی نهاد. "نقاش زندگی، سخنش از دل بر می خیرد و بر دل زندگی می نشیند و این خود ویژگی بزرگ شعر سعدی است." (ذکر جمیل سعدی جلد دوم، ص ۱۳۵)

سخنان شیرین سعدی به منزله نکات و شعارهایی است برای عزت مندی انسان و جهان آرمانی که چراغ کمال فرا راه زندگانی افروخته است. به نظر او برای رسیدن به حقیقت باید یکبار دیگر در زندگی تمام عقایدی را که آدمی کسب کرده در هم شکنند و از نو به کسب معرفت پردازد:

مرد خردمند هنر پیشه را	عمر دو بایست در این روزگار
تا به یکی تجربه آموختن	با دگری تجربه بردن به کار

برای سیر معنوی و تحصیل کمال از همه چیز باید عبرت گرفت و اگر چنین صفتی انسان نداشته باشد خاصیت انسانی نخواهد داشت (مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، صص ۴۰۱-۴۰۲).

سه مقوله عدالت، واقع بینی و اعتدال گرایی مهم ترین اصول اندیشه او را تشکیل می دهند. مبنای پند و اندرزهای سعدی را افکار روشن گرانه و انسان دوستانه ای تشکیل می دهد که او آنها را در خلال غزلیات ساده و آهنگین و یا از طریق تمثیلهای فکاهی و جسورانه و نیشدار ابراز کرده است. برتری او در این است که هیچ سراینده ای در قدرت استفاده از شعر و هنر درباره گسترش بشر دوستی فعال و پویا به پای او نمی رسد. کلمه سعدی خود به معنای نیکبخت است که جانی شاد و با صفا و محبت دارد.

سعدی به جهت بسط عدالت و تأمین مصالح عمومی، مدح را وسیله اندرز و تحذیر و اغراء سلاطین زمان قرار داده است:

به نوبتند ملوک اندرین سپنج سرای کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای
چه مایه بر سر این ملک سروران بوده اند چو دور عمر به سر شد درآمدند از پای ...

تعالیم عرفانی تا آنجایی مورد پسند سعدی است که برای تعدیل اخلاق و تربیت اجتماع نافع واقع شود. اساس عرفان مبنی بر ترک تعلق و رهایی از قید قوای مادی، دم زدن از عشق و مهر و محبت، تکامل عالم روحانی است که سعدی به این نوع از عرفان تمایل داشته است و به سر منزل کشف و شهود و خداشناسی رسیده است. در مسائل تربیتی و اخلاقی موارد فراوانی - بخصوص در باب هفتم و هشتم گلستان به چشم میخورد که با توجه به محدودیت مقاله سعی می‌کنم فقط به چند مصداق اشاره کنم که عبارتند از:

الف) تهذیب اخلاق و تعادل در برخورد:

استاد معلم چو بود بی آزار خرسک بازند کودکان در بازار
باب هفتم گلستان

خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بی وقت هیبت ببرد.
درشتی و نرمی به هم در به است چو فاصد که جراح و مرهم نه است

باب ششم گلستان

ب) تعادل در زندگی و حسن تدبیر و عاقبت نگری:
چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که می گویند ملاحان سرودی

باب هفتم

ج) وفاداری و آثار اعمال و اخلاص:

پسری را پسر وصیت کرد کای جوانمرد یادگیر این پند
هر که با اهل خود وفا نکند نشو دوست روی و دولت‌مرد
د) ناپایداری دنیا و ترحم به زیردستان، دشمنی با نفس، عدم طمع کاری، توصیه بر احسان، ادای شکر خدا، پرهیزگاری، تواضع، عدم غرور، پرهیز از شهوت، کتمان عیوب، در مذمت بی‌نیازی، در صبر و قناعت و...
جان در حمایت یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم

باب هشتم گلستان

کریمان را به دست اندر دم نیست خداوندان نعمت را کرم نیست

باب هفتم گلستان

دیده اهل طمع به نعمت دنیا

پر نشود همچنان که چاه به شبنم

باب هفتم گلستان

مشو غره به حسن گفتار خویش

به تحسین نادان و پندار خویش

باب هشتم گلستان

وامش مده آنکه بی نماز است

گرچه دهندش ز فاقه باز است

کو فرض خدا نمی گزارد

از قرض تو نیز غم ندارد

باب هشتم گلستان

سعدی برای سعادت انسان و تحقق مدینه فاضله و جامعه آرمانی خویش نکات ارزشمندی در خصوص تدبیر منزل و سیاست مُدن در قالب نثر و نظم ذکر کرده است و موضوعات تربیتی را با حلاوتی خاص به رشته کشیده است تا بتواند به سهولت از میوه های تازه گلستانش و بوستانش به کام تشنه گان بچشانند که خوانندگان جهت بهره مندی به آثار ذی قیمت او مراجعه فرمایند.

سعدی در تعالیم اندیشه خویش ، انسان را از همه اشرف و برتر می داند و عوامل طبیعی ، همگی طفیلی هستی انسان هستند:

شب از بهر آسایش تست و روز مه روشن و مهر گیتی فرورز

صبا از برای تو فرآش وار همی گستراند بساط بهار

مزیت انسان بر سایر حیوانات فقط به داشتن جنبه اختصاصی جان آدمی است :

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

پس باید جان آدمی را عزیز و گرامی داشت و در پرورش و تکمیل آن جدّ بلیغ نمود:

به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد که همی سخن بگوید به زبان آدمیت

آخرین درجه کمال انسان پس از طیّ مدارج کمال رو به خدا رفتن و تقرب بدویافتن و به اصطلاح اهل عرفان به حق و اصل گردیدن است:

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت به در آی تا ببینی طیران آدمیت ...

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

به انسان سفارش می کند که تو آرزوی کیمیای سعادت و دولت جاودان داری خود را بشناس و به استعداد خود

آگاه باش . در تیره خاکدان تن به دام صیاد هوی و هوس نده زیرا تو شاهباز بلند پرواز مبارک فال روضه اُنسی:

گر کیمیای دولت جاویدت آرزوست بشناس قدر خویش که گوگرد احمری

ای مرغ پای بسته به دام هوس نفس کی بر هوای عالم روحانیان پری

باز سپید روضه اُنسی چه فایده کاندر طلب چو بال بریده کبوتری

اما این سیر بس صعب و دشوار است و نیار به مجاهده و از خودگذشتگی دارد:

گنج خواهی در طلب ، رنج بیر خرمن ار می بایدت تخمی بکار

وسيله ی مهتای سلوک آدمی در این راه تحصیل دانش است تا دیده عقل بینا گردد زیرا دانش چراغ راه سعادت و کمال آدمی است:

چو شمع از پس علم باید گداخت که بی علم نتوان خدا را شناخت
برو دامن علم گیر استوار که علمت رساند به دارالقرار

پس از آنکه مایه ای از دانش و معرفت اندوختی و بنای عقیده و ایمان را محکم ساختی می توانی سالک راه معرفت باشی و اینها یک رشته ورزش اخلاقی است که باید به وسیله آنها با مجاهدت جان آدمی را از آلاینش های نفسانی پاک سازی تا به موطن عشق برسی:

اگر طالبی کاین زمین طی کنی نخست اسب باز آمدن پی کنی
تأمل در آینه دل کنی صفایی بتدریج حاصل کنی
مگر بویی از عشق مستت کند طلب کار عهد الستت کند

بنای عبادت بر دو پایه استوار است پایه اول تهذیب نفس است که به دو چیز وابسته است: الف) تخلیه یا تطهیر و آن پیراستن جان است از رذایل و صفات نکوهیده ب) تخلیه و آن آراستن جان است به زیور فضایل و رفع عادات ذمیمه. پایه دوم اعمال صالح است و سرآمد همه اعمال و عبادات خدمت به خلق است:

فرمانبر خدا و نگهبان خلق باش .

مرد خدا باید وجودش منشأ اثر باشد در تنویر افکار مردم تلاش کند و افراد را به وظایف آشنا سازد و از گمراهی نجات دهد و نه فقط " گلیم خویش را ز موج بدر کشد " :

عبادت به اخلاص نیت نکوست و گرنه چه آید ز بی مغز پوست
طریقت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلِق نیست

در هر حال به نظر سعدی انسان باید همچنان که در دل عاشق وصول به حقیقت را می پرورد، با تجلی به صفات نیک که اهم آن احسان به خلق و ایثار به صدق و تواضع و اجتناب از بخل و تنگ نظری و ناراستی و ریا و غرور است خویشتن را از پیش آماده درک حقایق کند و از پی معرفت اندوزی بر آید و تنها به مطالعه در کتاب تدوینی قناعت نکند بلکه مطالعه در کتاب تکوینی را هم با آن همراه سازد زیرا اگر آدمی نتواند آنچه را خوانده با آنچه در عالم خارج و طبیعت است انطباق دهد هرگز به کمال مطلوب نتوان رسید:

نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند

اما در هر حال فرض از همه این شواهد سیر از نقص به سوی کمال و نیل به شرف انسانی است. بالاخره برای خیرالکلام و ختم الحظاب پس از چند دقیقه تصدیع خاطر سروران گرامی این غزل شیوای شیخ را که حاوی ماحصل و چکیده مقاله است بعنوان عذرخواه نقص سخن خویش هدیه می کنم:

هر که را باغچه ای هست به بستان نرود هر که مجموع نشسته است پریشان نرود
آنکه در دامنش آویخته باشد خاری هرگز گوشه خاطر به گلستان نرود
سفر قبله دراز است و مجاور با دوست روی در قبله معنی به بیابان نرود
گر بیارند کلید همه درهای بهشت چشم عارف به تماشاگاه رضوان نرود
گر سرت مست کند بوی حقیقت روزی اندرونست به گل و لاله و ریحان نرود
هر که دانست که منزلگه معشوق کجاست مدعی باشد اگر بر سر پیکان نرود

صفت عاشق صادق بدرستی آن است که گرش سر برود از سر پیمان نرود
به ملامت بزند از دل ما صورت عشق نقش بر سنگ نبشته است به طوفان نرود
عشق را عقل نمی خواست که ببند لیکن هیچ عیار نباشد که به زندان نرود
سعدیا گر همه شب شرح غمش خواهی گفت شب به پایان رود و شرح به پایان نرود

سعدی و روابط اجتماعی

سعدی بزرگترین حکیم اجتماعی است، مسایل اجتماعی را خشک و جامد بیان نکرده است بلکه آن را با حکایات شیرین توأم ساخته و برای نیل به مقصود خویش بهترین قالب شعری را اختیار کرده است. از نظر او ترکیب کامل و خالص ارتباط بشری بر گرفته از کلیه نفوسی است که ملت را تشکیل می دهد و مردم دسته هایی هستند که در پرتو اجتماع به سر برده و عضو ملت می شوند.

در یک نظر اجمالی به نگرش سعدی متوجه می شویم که زبان او، پیوندی سخت استوار با زندگی مردم و زبان ایشان دارد. بسیاری از مضمون ها و معانی او، در آفریدن معانی، از زندگی مردم الهام گرفته شده است. مثلاً از قرن ها پیش مرسوم بوده که برای نشانه گذاری صفحات قرآن کریم از پر طاووس استفاده کرده اند. سعدی با الهام از این رسم، با بیانی شاعرانه می گوید:

پَر طاووس که در اوراق مصاحف دیدم گفتم این منزلت از قدر تو می بینم بیش

سعدی که در طی مسافرت ها، پس از تنگدستی و سختی فراوان در مدرسه نظامیه تحصیلات معمول زمانه را به پایان رسانیده، در نقاط دیگر نیز با سیر و سیاحت، از هر گوشه تمتعی واز هر خرمن خوشه معرفتی یافته واز روابط اجتماعی و حشر و نشر خود از شهرهایی چون: هند، یمن، حجاز، حبش، صنعا و مصرو... نام می برد:

مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود
در اقصای عالم بگشتم بسی به سر بردم ایام با هر کسی
تمتع به هر گوشه ای یافتم ز هر خرمنی خوشه ای یافتم
به هند آمدم بعد از آن رستخیز وز آنجا به راه یمن تا حجیـز

از کلام او روشننگری اجتماعی می تراود. برای بیان خود در آگاهی بخشی به افراد رسالت قائل است. متعهد است و صاحب درد و سوز کلام:

سعدیا شور عشق می گوید سخنان، نه طبع شیرین گوی

او در برابر کلاف سر در گم پدیده های اجتماعی مرموز و هزار چهره عصر خویش، واکنش و عکس العمل نشان می دهد، خیر خواه انسان و مرشد راه حقایق اجتماعی و فردی است. هدفش ساختن انسان و جامعه او و تعاملات او با خود و خدا. و جامعه و طبیعت انسانی است، آن هم بدون مرز و سر زمین. و کامل کننده مجموعه فرهنگ وطن و میهن:

به مردی که مُلک سراسر زمین نیرزد که یک قطره خون بر زمین

ویا:

دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکردست عاقلی

ویا:

به چه کار آیدت جهانداری مُردنت به که مُردم آزاری

ویا:

بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند کز هستی اش به روی زمین بر، نشان نماند

ویا:

زنده است نام فرخ نوشین روان به خیر گر چه بسی گذشت که نوشین روان نماند

هیچ چیز از عوامل و صحنه های زندگی از نظر او پنهان نمی ماند واز همه آنها برای برانگیختگی معانی تازه مدد می گیرد:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم...

به آنچه از زندگی روزانه مردم اتفاق می افتد توجهی عمیق داشته و با الهام از آنها سخن خویش را رنگارنگ و دلپذیر و زنده می سازد. در مباحث اخلاقی و اجتماعی به زندگی واقعی توجه دارد، سخن خود را اقتباس می کند:

نه هاونم که بنالم به کوفتن از یار چو دیگ بر سر آتش نشان که بنشینم

در بوستان که عارف نامه ای است برای بهترین مکتب انسانی، حکام و سلاطین را موعظه و نصیحت می کند:

لاابالی چه کند دفتر دانایی را طاقت و عجز نباشد سر سودایی را

حتی از احوال حیوانات و مقایسه صفات انسانی و عواطف بشری و تهذیب نفس نکات حکمت آمیز در الفاظ موجز در آورده تا انسان را از عالم بهیمی به عالم علوی سیر دهد:

آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس آدمی خوی بُود ورنه همان جانور است

مزیت انسان بر حیوان قوه ناطقه و اندیشه اوست، اگر به راه صواب نرود بر حیوان مزیتی ندارد:

به نطق آدمی بهتر است از دواب دواب از تو به گر نگویی صواب

سعدی در روابط اجتماعی خویش جهان دیده است و دنیای روزگار خود را خوب شناخته و با طبقات مختلف حشر و نشر داشته و در سفرها ذخایر و تجارب معنوی اندوخته که در گفتارش منعکس است:

زمین لگد خورد از گاو و خر به علت آن که ساکن است، نه مانند آسمان دوار

به آدمی اشارت دارد که سیر و سفر و تفرج، انسان را از خامی بدر می آورد و به جهان دیدگی می رساند و عقاید بزرگ و بزرگان به جهان بینی او راه می یابد:

مرد خدا به مشرق و مغرب غریب نیست چندانکه می رود همه مُلک خدای بر اوست

ازین جهت جهان بینی و مردم دوستی سعدی بر همه آشکار است:

اگر در سرای سعادت کس است ز گفتار سعدیش حرفی بس است

برای دگرگونی و اصلاح جامعه باید اندیشه ها را دگرگون و اصلاح کرد و جهانی از فضایل پدید آورد. چگونه؟؟ معتقد است تنها راه تغییر و اصلاح، پرورش فکر و اندیشه و تربیت مردم است:

به احسانی آسوده کردن دلی به از آلف رکعت به هر منزلی

منابع:

- زرین کوب عبدالحسین، (۱۳۷۳) با کاروان حله، انتشارات علمی، تهران.
- ذبیح الله صفا، (۱۳۵۱)، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ج.۳.
- تحقیق درباره سعدی، هانری ماسه، ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی و محمدحسن مهدوی اردبیلی، تهران، توس، ۱۳۶۴ش.
- چشمه روشن، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۱ش.
- ذکر جمیل سعدی، کمیسیون ملی یونسکو، جلد دوم، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.
- زندگی و رنج های سعدی، خسرو معتضد، شرکت توسعه، تهران، ۱۳۵۷ش.
- قلمرو سعدی، علی دشتی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۹ش.
- کلیات سعدی، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران، بروخیم، ۱۳۲۰ش.
- گزیده قصاید سعدی، به انتخاب دکتر جعفر شعار و مقدمه دکتر حسن انوری، علمی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- گلستان سعدی، به کوشش دکتر برات زنجانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۵ش.
- ماهنامه حافظ، ویژه نامه سعدی، شماره ۲۹، خرداد ۱۳۸۵ ش.
- مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵ش.